

## بازسازی و توسعه اقتصادی افغانستان

در

### گرو تخیلات حاکمیت جهادی

تعیین وظایف نیروهای چپ دموکراتیک در عرصه اقتصادی مستلزم آنست تا بار دیگر مقوله های اساسی اقتصادی را مطرح کنیم و آنها را از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار دهیم، تا از یک جانب از بروز برداشتهای گمراه کننده و ایدیالوژیک شده جلوگیری بعمل آید و از جانب دیگر به دریافت راهها و وسایل دگرگونیهای اجتماعی- اقتصادی و تسریع پروسه توسعه، رشد و انکشاف اقتصادی کشور نایل گردیم.

با در نظر داشت اینکه «باز سازی» و « توسعه اقتصادی» کشور، در محور کار زاری تبلیغاتی حاکمیت دولتی موجود قرار گرفته، و هم انتظاراتی را در بین مردم ایجاد نموده، مفید پنداشته شد تا در این نوشتار واژه توسعه اقتصادی و روابط آنرا با دیگر فکتور های اقتصادی- اجتماعی مورد بحث قرار دهیم.

**توسعه اقتصادی :** توسعه در لغت به معنای فراخی و گشادگی است. مفهوم متداول واژه توسعه اقتصادی در علم اقتصاد، بکار گیری و انجام یک سلسله تدابیر و اقداماتی را افاده میکند که منجر به افزایش فعالیتهاى اقتصادی از لحاظ کمی و کیفی گردد. در پراتیک اجتماعی از ضرورت توسعه اقتصادی- اجتماعی زمانی سخن میرود که، وضعیت اقتصادی از ثبات و توازن لازم برخوردار نباشد، گر چه عدم ثبات و عدم توازن ناشی از بحرانهای درونی و تکرار شونده کلیه ساختارهای اقتصادی و اجتماعیست که متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بوده و بر استثمار نیروی کار انسانی استوار است، ولی

معمولاً نبود ثبات و نبود توازن اقتصادی توأم و همزاد با رکود اقتصادی در نتیجه بحرانهای ناشی از جنگ، بی ثباتی های سیاسی، تهاجم و اشغال حوزه های اقتصادی و تمدنی بوسیله نیروهای خارجی بوجود میآید.

اغلباً اصطلاح باز سازی «توسعه» از جانب ایدئولوگهای غربی و سازمانهای مالی جهانی و همزادش، در مورد کشور های جنگ زده و جوامع آزاد شده از قید نظامهای دیکتاتوری و استبدادی توتالیتر بکار برده شده و در عرصه اقتصادی- اجتماعی مترادف با توسعه و رشد اقتصادی در نظر گرفته میشود. مفهوم توسعه اقتصادی باری مشابهی در کشور های پیشرفته سرمایه داری و کشور های پیرامونی (اطراف) که فاقد امکانات اولیه اند ندارد در برنامه های سازمان ملل برای کشور های پیشرفته سرمایه داری بیشتر «توسعه پایدار» مطرح است، مطابق نظریه سازمان ملل متحد مفهوم توسعه پایه دار این است که باید رفاه نسلهای کنونی در شرایطی تأمین شود که به رفاه نسلهای آینده صدمه وارد نکند.

از دید جامعه شناسی علمی («توسعه یا گسترش اقتصادی» به بهشدن وضع تولید و ازدیاد آن در کوتاه مدت اطلاق میشود. رشد همان ازدیاد تولید در یک دوره نسبتاً طولانی تر است، که با پدیده های ساختاری از قبیل ترک روستاها، شهر نشینی و تغییر در اشکال مصرف و غیره همراهی دارد. **انکشاف** مراحل دراز تاریخی را احتوا میکند و با خود تغییرات بنیادی ساختاری را همراه دارد: «صنعتی شدن» بارز ترین شاخص انکشاف را تشکیل میدهد. و اما **ترقی** افزون بر جنبه های کمی رونق تولید، ویژه گی کیفی را نیز افاده میکند: بهتر شدن وضع زنده گی زحمتکشان و ناداران جامعه-همپای انکشاف. «شماره ۱۱/۱۰ نشریه آینده»).

توسعه اقتصادی و ساختار سیاسی دارای رابطه تنگاتنگ دیالکتیکی میباشد، موفقیت و دوام هر ساختار سیاسی وابسته به توسعه، کارآیی اقتصاد و کیفیت سیاستهای اقتصادی دولت است. اما عملکرد اقتصاد وابسته به ماهیت و کیفیت ساختار سیاسی جامعه میباشد. در بلند مدت توسعه اقتصادی مستلزم آزادی

سیاسی، آزادی اقتصادی، ثبات سیاسی و قابل پیشبینی بودن سیاستهای اقتصادی است. توسعه اقتصادی در بستر نهاد های سیاسی و فرهنگی جامعه انجام میپذیرد و در واقع پارامتر های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و اخلاقی جامعه را تعیین میکند.

در جامعه کنونی افغانی، مرتبط به توسعه اقتصادی سه مسأله بیشتر مطرح است، **آزادی سیاسی، ثبات سیاسی و سیاست اقتصادی**، همین سه مسأله سه بعد اصلی نظام سیاسی بوده و شالوده مدیریت اقتصادی را تشکیل میدهد. و از طریق تأثیر گذاری (مستقیم و غیر مستقیم) به روی عوامل تعیین کننده رشد اقتصادی مانند تورم، سرمایه گذاری، نیروی کار انسانی، توزیع درآمد، حقوق مالکیت و رشد جمعیت تأثیر میگذارد. در محدوده همین مثلث، فضای سیاسی بی باز سازی تعیین و تصامیم اقتصادی افراد شکل میگیرد.

### **توسعه اقتصادی و آزادی سیاسی:**

از جمله سه عامل مؤثر بر توسعه و رشد اقتصادی، (آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی و ثبات سیاسی) نقش آزادی سیاسی (دموکراسی) در پروسه تولید، رشد و انکشاف اجتماعی-اقتصادی بحث بر انگیز است.

در اغلب نظریاتی که در این زمینه ارایه گردیده، نقش دموکراسی در تسریع، توازن، تداوم رشد اقتصادی و توسعه پایه دار برجسته گردیده است.

در اینجا منظور ما از آزادی سیاسی: آزادی عقیده و بیان، آزادی تشکیل احزاب سیاسی و سایر نهاد های اجتماعی مدافع حقوق زحمتکشان است. ولی باید آزادی سیاسی را در چارچوب مناسبات طبقاتی دید زیرا آزادی سیاسی به جز از ابزاری برای تأمین منافع طبقاتی چیزی دیگری نیست. باید در نظر داشت که بدون دسترسی به حد اقل آزادی های سیاسی و مدنی نمیتوان انتظار توسعه و رشد اقتصادی و باز سازی را به نفع زحمتکشان داشت. در وضعیت جاری کشور نمیتوان مرز بین شاخصهای آزادی سیاسی و مدنی را به صورت دقیق تعریف کرد. ولی میتوان گفت که شاخصهای آزادی مدنی چیزی نیست به جز از میزان

آزادی بیان، اجتماعات، احزاب، اتحادیه ها، آزادی مطبوعات، آزادی مذهب، استقلال دستگاه قضایی، آزادی اقتصادی و برابری جنسی، قومی و مذهبی.

### **توسعه اقتصادی و مشروعیت نظام سیاسی:**

رشد پایدار و متعادل اقتصاد، مستلزم آن است که دولت دارای مشروعیت سیاسی و قانونی باشد، مشروعیت دولت موجب ثبات سیاسی، کاهش ریسک سرمایه گذاری، جلب سرمایه گذاری خارجی و افزایش رشد اقتصادی میگردد. آن نظام سیاسی که در تکوین، استقرار و پایگیری آن توده های وسیع مردم سهم فعال دارند و مشروعیت حقوقی خود را از آراء مردم میگیرد، توانایی آنرا دارد که رفتار نهادها و احزاب سیاسی مربوط به قشر بالایی طبقات حاکم را کنترل کرده مانع از آن شود که سیاستگذاران بتوانند سیاستهای ضد ملی و نامتعادل و نادرست را در پیش گیرند. در چنین یک نظام، زمینه ها و امکانات آن به وجود می آید که با تأمین روشها و به کار برد ابزارهای مسالمت آمیز تغییر در سیاستهای بنیادی اقتصادی دولت به نفع زحمتکشان بمیان آید. **در یک نظام مشروع و قانونی، دموکراسی سیستم مؤثر و کم مصرف برای تعدیل و اصلاح سیستماتیک سیاستهای حاکم به نفع مردم میباشد.** در صورتیکه در یک نظام دموکراتیک توزیع عادلانه درآمد ملی، برابری در مقابل قانون و داشتن فرصتهای برابر از اهداف اصلی آن باشد، و استراتژی سیاست اقتصادی آن در مسیر اجتماعی ساختن ثروت، قدرت و معرفت تدوین، سوق و سو داده شود و مطالبات و انتظارات مردم با سیاستهای اقتصادی نظام تلفیق گردد و زحمتکشان ابزارها و امکاناتی را در اختیار داشته باشند که در برابر تدابیر و اقدامات محدود کننده منافع زحمتکشان برخورد نقادانه نماید، در آن صورت زمینه انتقال قدرت سیاسی از ثروتمندان به نماینده گان اقشار تهیدست و توده های زحمتکش فراهم گردیده و الزاماً رشد و انکشاف اقتصادی، بهبود در توزیع درآمد و کاهش فقر را در پی خواهد داشت. برخی از اقتصاد دانان به این باور اند که دموکراسی در روند تکوین و استقرار خویش در کوتاه مدت ممکن است موجب افزایش مصرف، تقلیل پس انداز و کاهش سرمایه گذاری و در

نتیجه کاهش رشد اقتصادی گردیده، اما در بلند مدت با توزیع عادلانه ثروت و اجتماعی ساختن قدرت موجب توسعه و رشد اقتصادی پایه دار میگردد و قادر است انکشاف متداوم اقتصادی را باعث گردد.

شواهد موجود مبین آن است، در صورتی که توزیع عادلانه درآمد و ثروت هدف اساسی در خطوط سیاست اقتصادی یک نظام سیاسی به شمار نیاید، سیاستهای اقتصادی با مطالبات و منافع زحمتکشان همسویی نداشته باشند و از منافع رشد اقتصادی، زحمتکشان بهره مند نگردند، در آن صورت اقشار تهیدست و کم درآمد نسبت به توسعه و رشد اقتصادی بی باور گردیده متوصل به حرکت‌های رادیکال میشوند، که نهایتاً باعث بی ثباتی و کاهش رشد اقتصادی میگردد، و در آن صورت دولتهای استثمارگر و توتالیتار مجبور اند برای حفظ منافع و ثروتهای انباشته شده سرمایه داران فرا دست و مقابله با مطالبات بر حق، عادلانه و روز افزون زحمتکشان جامعه، بخشی قابل توجه از ثروت و منابع تولیدی کشور (سرمایه و نیروی کار انسانی) را از فعالیتهای تولیدی خارج کرده به فعالیتهای غیر تولیدی یعنی امور نظامی، پولیسی و امنیتی اختصاص دهند. چنین اقداماتی به جز از نظامی ساختن قدرت دیگر مؤثریت اقتصادی نمیتواند داشته باشد. **مؤخر اینک: ملاحظات نظری و تجربی نشان میدهد که عدم مشروعیت دولت در نهایت منجر به تمرکز ثروت و قدرت به دست قشر بالایی طبقات حاکم، تشدید نا برابری اجتماعی و توزیع غیر عادلانه درآمد شده، و توزیع نا برابر درآمد خود، دارای تأثیرات منفی بر روی توسعه و رشد اقتصادی بوده، بی ثباتی سیاسی، رکود اقتصادی و افزایش فقر را به میان میآورد.**

### **- توسعه اقتصادی و سرمایه گذاری:**

در وضعیت جاری، ثبات سیاسی تأثیر مستقیم بر سرمایه گذاری در عرصه اقتصاد ملی کشور دارد، نبود ثبات سیاسی موجب تضعیف انگیزه پس انداز و تقویت مصرف گرایی گردیده امکان سرمایه گذاری را محدود میسازد در عدم ثبات لازم سیاسی صاحبان سرمایه ترجیح خواهند داد که سرمایه گذاری را به

آینده موکول بدارند و سرمایه های خود را در بخشهای غیر مولد و پروژه های زود ثمر و یا در امور تجملی مصرف نمایند و یا به نَقد تبدیل بدارند، تا آنکه آنرا صرف سرمایه گذاری دراز مدت کنند. به رغم آنکه تعداد قابل ملاحظه از سرمایه داران خصوصی داخلی و خارجی بعد از فروپاشی الیگارشی طالبان آماده گی و تعهدات خویش را در زمینه سرمایه گذاری در عرصه های مختلف اقتصاد ملی کشور ابراز نموده اند ولی بی ثباتی سیاسی در کشور و عدم ثباتِ سیاستهای اقتصادی دولت، **نا اطمینانی سیاستهای اقتصادی** را بوجود آورده. **منظور از نا اطمینانی سیاستهای اقتصادی، بی ثباتی است که در اثر مبهم بودن، سر در گمی و تغییر سیاستهای اقتصادی دولت بوجود میآید.**

امروز پایین بودن سطح سرمایه گذاری در کشور به مثابه یک مشکل اساسی و یک مسأله قابل بحث در رابطه به رشد اقتصادی برای کلیه نیروهای تحول طلب و ترقیخواه مطرح است. بعد از سپتامبر ۲۰۰۱، ظاهراً حاکمیت دولتی افغانستان با اتخاذ روشهای گوناگون و فراهم آوری تسهیلات معین برای سرمایه گذاریهای داخلی و خارجی و دعوت از افغانهای صاحب سرمایه در خارج کشور تلاش کرده اند. تا اعتماد سرمایه داران را جلب و بر این مشکل فایق آیند. اما تا کنون این تلاشها در مجموع نا موفق بوده اند و **دولت بویژه در عرصه سرمایه گذاریهای تولیدی هیچ نوع دستاوردی قابل دید ندارد.** و هم نشانی در برنامه های بعدی آن دیده نمیشود.

مفید پینداشته میشود تا به منظور درک و دریافت دقیق عوامل ناکامی اداره دولتی در امر سرمایه گذاریهای تولیدی، مزید بر عوامل بیرونی، ساختارهای اقتصادی-اجتماعی جامعه افغانی را مورد بررسی قرار داد، زیرا علل اصلی پایین بودن نرخ سرمایه گذاری، در ساختار اقتصادی-اجتماعی، و نهاد ها و مؤسسات موجود جامعه نهفته است.

از دید علم اقتصاد، نرخ سرمایه گذاری در عرصه های اقتصادی به بازده سرمایه گذاری و میزان ریسکی که با آن مواجه است بسته گی دارد. میزان

ریسک و رابطه آن با بازده سرمایه تعیین میکند که به چه میزان، در کدام کشورها، در کدام مناطق و در کدام بخشها سرمایه گذاری شود. پژوهشهای که در این زمینه از جانب اغلب کارشناسان و محققان بعمل آمده بیانگر آنست که سرمایه گذاری بویژه سرمایه گذاری خصوصی حد اقل با پنج نوع ریسک مواجه است: **ریسک سیاسی، ریسکهای مربوط به حقوق و قوانین سرمایه و کار، ریسک تغییر سیاستهای دولت (جاری و دور نمایی)، ریسک ارزی و ریسک اقتصادی.**

ساختار اجتماعی-اقتصادی موجود، حاکمیت سیاسی و **نظامی بودن** بیش از حد **قدرت سیاسی** در کشور، عمدتاً موجب افزایش ریسکهای فوق و الزاماً کاهش شدید سرمایه گذاری در کشور شده، به همین جهت است که نیروهای تحول طلب، دموکرات و پیشرونده جامعه افغانی مسأله **غیر نظامی ساختن قدرت** را پیوسته به حیث جدی ترین و عاجلترین موضوع تکوین دموکراسی و پا گیری نهاد های حاکمیت مردمی مطرح کرده اند. تعدد مراکز قدرت تصمیم گیری و غیر شفاف بودن روابط و ضابطه های این مراکز (بویژه در اوضاع و احوال که استقلال و حاکمیت ملی کشور زیر سوال رفته)، قانون اساسی ایدئالوژیک شده و متناقض و برداشتهای متفاوت و متضاد از آن، رجحان منافع شخصی و گروهی در تدوین سیاست اقتصادی-اجتماعی حاکمیت موجود، نقض سیستماتیک آزادیهای مدنی و سیاسی شهروندان، بی ثباتی سیاسی و نبود ثبات در سیاستهای اقتصادی دولت، فساد اقتصادی-اداری گسترده، بویژه در دستگاه اداری، اجرایی و قضایی دولت و تسلط باند های مافیایی، کارتلهای مواد مخدر و قاچاقچیان سلاح در زنده گی اقتصادی-سیاسی جامعه، وجود اپوزیسیون مسلح، و مزید به عوامل فوق سیاستهای نادرست اقتصادی دولت، منجر به نابسامانی اقتصادی مانند تورم، بیکاری، کسر بودجه، تزئید قروض خارجی و تشدید تنگنا های ساختاری شده. و نتیجتاً توانایی کشور را در جذب سرمایه های خارجی و به کارگیری منابع دست داشته کاهش داده است. که

**رفع این نابسامانیهای اقتصادی با خیالهای عوامفریبانه حاکمیت موجود  
مقدور نیست.**

### **توسعه اقتصادی و فساد اقتصادی-اداری :**

فساد اقتصادی-اداری تمام نهاد های اداره دولتی را فرا گرفته و به سرعت در بین سازمانها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی گسترش یافته و به مانع اساسی در برابر باز سازی و توسعه اقتصادی تبدیل شده است. بنا بر تعریف بانک جهانی، فساد اقتصادی-اداری عبارت است از «استفاده از امکانات و منابع عمومی(عامه) در جهت منافع و سود شخصی، از سوی کار گزاران، مدیران و کارکنان نهاد های اداری، سازمانها و مؤسسات». فساد اقتصادی-اداری به منزلت یک پدیده نا مطلوب در همه جوامع دیده میشود و در جامعه افغانی هم پدیده جدید نیست، اما موجودیت اداره دولتی نا مطلوب و ترکیب نیرو های حاکم در ساختار سیاسی-اقتصادی کشور موجب گسترش بی سابقه و تداوم این پدیده شده است. فساد اقتصادی-اداری در حالات زیر بیشتر گسترش مییابد:

از نظر اداری: دستگاه اداری، اجرایی و قضایی دولت فاقد ظرفیت، توانایی و کارایی لازم باشد.

از لحاظ عدالت اجتماعی: توزیع درآمد در جامعه بسیار نا برابر باشد به ویژه هنگامی که سطح حقوق کارمندان و کارکنان پایین بوده و سطح دستمزد آنها با نیازمندیهای آنها و سطح زنده گی منطبق نباشد.

از نظر سیاسی: نبود آزادیهای سیاسی، به ویژه فقدان نهاد های مدنی قدرتمند و رسانه های آزاد، که زمینه سازی عدم پاسخگویی ارگانهای دولتی و مؤسسات غیر دولتی در برابر جامعه میگردد.

۱. -غلبه بنیاد گرایی اسلامی(قومی-مذهبی)، احیای مناسبات پیشا صنعتی-

مدنی و قبیله یی و افزایش انارشیزم اقتصادی و نا به هنجاری ساختاری اقتصادی، که در نتیجه اتخاذ سیاستهای اقتصادی و سیاسی معامله گرانه



دستگاه دولتی و نقض سیستماتیک آزادیهای مدنی و آزادیهای فردی قوت میگیرد.

### توسعه اقتصادی و رفاه اقتصادی:

هدف غایی توسعه و رشد اقتصادی، رفاه اقتصادی جامعه است. رفاه اقتصادی جامعه به عوامل متعددی بستگی دارد. از جمله: **نرخ رشد تولید ناخالص ملی**، **نرخ رشد جمعیت**، **نرخ بیکاری و چگونه گی توزیع در آمد**، در تعیین سطح رفاه اقتصادی جامعه نقش اصلی را دارا میباشند. با درد و دریغ که با داشتن منابع طبیعی و نیروی فراوان کار انسانی، مردم این سر زمین به ویژه زحمتکشان از حد اقل رفاه اقتصادی و انسانی بهره مند نیستند، پایین بودن نرخ رشد تولید ناخالص ملی کشور همراه با افزایش سرسام آور جمعیت خصوصاً طی سالهای اخیر موجب شده که درآمد سرانه کشور در پایینترین سطح خویش قرار داشته باشد. مطابق آمار رسمی وزارت اقتصاد جمهوری اسلامی افغانستان، تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۲۰۰۳ حدود ۶،۴ میلیارد دالر امریکایی تخمین شده است که تولیدات و محصولات زراعتی، بیشتر از ۵۰ فیصد این رقم را احتوا میکند. طبق آماري که از طرف سازمان توسعه انسانی ملل متحد در فبروری ۲۰۰۵ منتشر شده، کشور افغانستان از نظر توسعه انسانی در میان ۱۷۸ کشور جهان در رده ۱۷۳ قرار دارد، یعنی صرفاً پنج کشور در تمام سیاره زمین نسبت به افغانستان عقب مانده تر نگهداشته شده اند. در گزارش دفتر برنامه توسعه ملل متحد که در سپتامبر ۲۰۰۵ به نشر رسیده، افغانستان به عنوانی کشوری شناخته شده که وضعیت معیشتی سه، چهارم (۴/۳) روستاییان آن زیر خط فقر مطلق قرار دارند. فقر گشنده روز تا روز در کشور گسترش مییابد. سخنگوی دفتر سازمان ملل متحد در افغانستان (یونیمما) در گزارش اخیر خود رسماً اعلام کرد که «۵۶» فیصد از ۲۵ میلیون جمعیت افغانستان زیر خط فقر زنده گی میکنند، درآمد سرانه مردم افغانستان ۱۶۷ دالر امریکایی در سال بوده که کمترین درآمد سرانه در میان کشور های در حال توسعه آسیایست، همچنین در

گزارش گفته شده، سالانه بیش از دو میلیون کودک زیر سن پنج سال و سه صد و یازده هزار ۳۱۱۰۰۰ نوزاد در افغانستان قبل از اولین سال تولد میمیرند. باید در نظر داشت که آماری سازمان ملل متحد در رابط به افغانستان دور از واقعیت بوده، مشخص نیست که چگونه استخراج شده است، بار سیاسی و تبلیغاتی احصائیه های ارایه شده از طرف این سازمان نظر به آنچه واقعیت دارد بیشتر است، در افغانستان به وضوح میتوان مشاهده کرد که بیش از ۸۰ فیصد نفوس کشور با عاید کمتر از یک دالر امریکایی در روز، زیر خط فقر زنده گی میکنند نه «۵۶» فیصد. بر اساس تحلیلهای بین المللی ۱۰،۵ میلیون نفر در فقر مطلق و گرسنه گی به سر میبرند. فقر و گرسنه گی در کشور عوامل معین تاریخی و عینی دارد. منظور از فقر نداشتن چیز است که از نداشتن آن احساس حقارت مینمایم. از دید سازمان توسعه انسانی ملل متحد «فقر عبارت از محرومیت فزیک، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نا داری از نگاه درآمد افراد است». (در این نوشتار قصد ندارم به تحلیل و بررسی عوامل فقر پردازم، بل بیشتر منظور این است تا یک تصویری از وضعیت موجود اقتصادی ارایه گردد).

وضع کودکان، تکانهنده است، برنامه توسعه سازمان ملل متحد اعلام نموده که افغانستان یکی از سیزده کشور جهان شناخته شده که دو سوم مرگ و میر کودکان

جهان در آن رخ میدهد. در این گزارش افغانستان در کنار انگولا، جمهوری دموکراتیک کانگو، ایتوپیا، نایجریا، تانزانیا و اوگاندا در گروهی طبقه بندی شده که از لحاظ مبارزه با مرگ و میر کودکان یا در حال عقبگرد اند یا اینکه با دست یافتن به اهدافی که سازمان ملل در این زمینه تعیین کرده است بیش از یک نسل فاصله دارند. (با آهنگ رشد کنونی)، بنا بر آماری که در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد آمده از هزار نوزادی که در افغانستان به دنیا می آیند ۲۵۷ نفر آن جان خود را از دست میدهند. بر طبق گزارش اخیر وزارت صحت عامه افغانستان به دلیل مشکلات بهداشتی، درمانی، پایین بودن سطح سواد و نبود تغذیه کافی در هر ساعت دو زن حامله جان خود را از دست

میدهند، آخرین آمار نشر شده نشان میدهد که از هر یکصد هزار زن حامله در کشور هنگام زایمان (۱۶۰۰) مادر جان خود را از دست میدهند. در نتیجه تب، اسهال، امراض تنفسی و سایر امراض قابل علاج از هر (۶) طفل یک آن قبل از پنجسالگی از بین میرود.

امید زنده گی به مقایسه با کشور های دیگر جهان در پایینترین سطح خود قرار دارد طول عمر یک انسان متعلق به جامعه افغانی ۳۰ سال کمتر از فردی است که در کشور های غربی زنده گی مینمایند. افغانستان بدترین سیستم آموزش و پرورش را در جهان دارد. بر اساس تحلیلهای بین المللی صرفاً ۷،۲۸ فیصد از مجموع نفوس کشور (نفوس کشور را مقامهای دولتی افغانستان حدود ۲۵ الی ۲۷ میلیون تخمین نموده اند) با سواد اند. اکثریت کودکان به ویژه دختران دسترسی به مکتب ندارند، بیشتر از نصف اطفال واجد شرایط، بدون مکتب و مدرسه اند، بیشتر از ۷۱ فیصد بالاتر از سن ۱۵ سال بیسواد اند. بیسوادی رقم بالا را ساخته ۸۰ فیصد زنان و ۵۰ فیصد مردان سواد ندارند.

بیکاری بیش از همیشه ثبات اجتماعی-اقتصادی کشور را تهدید میکند. افغانستان با نفوس تخمین ۲۵ میلیون، دارای نیروی مساعد به کار (جمعیت فعال) ۱۰،۵ میلیون بوده که از جمله نیروی مساعد به کار، بیشتر از تخمین ۴۰ درصد آن بیکار اند. (به رغم آنکه «وزارتخانه» های طویل و پُر از زرق و برق در چوکات تشکیلات اداره دولتی وجود دارد و بار تورم تشکیلاتی را زحمتکشان بر دوش دارند، اما تا کنون ارقام دقیق و واحد در رابطه به سطح اشتغال کشور رسماً وجود ندارد) در ترکیب جمعیت کشور، بیش از نیمی آن را زنان تشکیل میدهند، اما فیصدی ناچیز آن در بازار کار فعال میباشند، سهم زنان در بازار کار نسبت به تمام کشور های همسایه افغانستان در سطح پایین قرار دارد.

بیکاری مخفی پدیده شناخته شده در ترکیب جمعیت است، علاوه از بیکاری آشکار طی دو دهه اخیر بیکاری مخفی به طور بیسابقه گسترش یافته و به ویژه در سکتور دولتی بیشتر به ملاحظه میرسد. با تطبیق برنامه های موجود دولت

و تسریع روند خصوصی سازی مؤسسات و نهاد های دولتی، بیکاران مخفی گروه گروه از چرخ تولید اشیا و خدمات خارج شده و به لشکر بیکاران آشکار میپیوندند. باید در نظر داشت که با خصوصی سازی نهاد ها و مؤسسات دولتی نمیتوان کار مفید اقتصادی را انجام داد، حل این مشکل مستلزم عقلانی کردن ساختار و روند تولید و انتقال سرمایه و نیروی کار از مؤسسات و بخشهای غیر سود آور به مؤسسات و بخشهای سود آور است. (تجربه اغلب کشور های در حال توسعه مبین آن است که قوانین موجود بازار آزاد و سیاستهای «خصوصی سازی» مانع انجام، تعدیل و تصحیح ساختاری به نفع سکتور عامه گردیده و عملاً به زیان زحمتکشان کار میکنند.)

مختصراً میتوان گفت: از «برکت» حاکمیت جهادی، اقتصاد کشور به اقتصادی با جمعیت بالا، رشد اقتصادی کم، درآمد اقتصادی پایین، تورم و نرخ بیکاری بالا، بهره وری پایین عوامل تولید، شدیداً نا به هنجار، غیر رقابتی، متکی به دریافت انواع و اقسام سببایدی بیرونی و شدیداً آلوده به فساد اداری-اقتصادی تبدیل شده است. در چنین وضعیت اقتصادی، دولت موجود به هیچصورت قادر نیست که با ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی بتواند گامی در جهت رفاه اقتصادی جامعه بردارد، زیرا ساختار کنونی و ترکیب نیرو های داخلی شامل حاکمیت فاقد توانایی و پویایی لازم برای انجام اصلاحات مفید اقتصادی-اجتماعی در کشور بوده و به مانعی در برابر تحولات اقتصادی، اجتماعی کشور تبدیل شده است.

جنوری ۲۰۰۶

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)